

وحی و شعر

محمد محمدرضایی*

حمیدرضا قربانی مبین**

چکیده:

رویکرد این تحقیق، مقایسه‌ای بین وحی و شعر است. ابتدا تعریفی از این دو ارائه شده و سپس عناصر و ویژگی‌های هر کدام بررسی شده است. بین وحی و شعر تفاوت اساسی وجود دارد؛ زیرا منشأ شعر اعم از الهام الاهی است و شامل القائات شیطانی و دالات برخاسته از محسوسات و مشهودات نیز می‌شود؛ حتی اگر منشأ شعر، الهام الاهی باشد، باز هم با وحی تفاوت دارد و تخیل، احساسات و اندیشه شاعر، تأثیر اساسی بر شعر می‌گذارد. پس از بیان چندین فرق اساسی دیگر میان وحی و شعر از جهت غرض، منشأ، الفاظ و... در پایان اثبات شده است که وحی دارای ویژگی‌هایی است که شعر قابل مقایسه با آن نیست، به همین سبب، آشکار می‌گردد که تشبیه ماهیت و فرآیند وحی به شعر، ناشی از بی‌توجهی نسبت به حقیقت آنهاست.

واژگان کلیدی: وحی، شعر، علم حضوری، الهام، عصمت، تخیل، احساسات، اندیشه.

* دانشیار دانشگاه تهران (پردیس قم).

** دانشجوی کارشناسی ارشد مبانی نظری اسلام دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ تأیید: ۸۸/۳/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۰/۱

طرح مسأله

امروزه برخی معتقدند وحی الهی بر انبیا از سنخ شعر شاعران است که از قوه خیال آنها نشأت می‌گیرد. بنابراین شخص پیامبر، نقشی محوری در تولید قرآن داشته، آفریننده و صورت‌بخش آن است. بنابر این نظر، پیامبر تنها مضمون وحی را از خداوند دریافت می‌کند و خود او به این مضمون بی‌صورت وحی، صورتی می‌بخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. لذا پیامبر مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند و به سبکی که خود به آن اشراف دارد و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند. شخصیت، احوالات روحی، تاریخ زندگی او و فرهنگ جامعه وی نیز نقش مهمی در شکل دادن به این متن ایفا می‌کند؛ در نتیجه وحی نیز همانند شعر خط‌پذیر است. (دی‌ماه ۸۶: www.dr.soroush.com)

ما در این پژوهش درصدد هستیم تا با بررسی ویژگی‌های شعر و وحی، به تفاوت ماهوی آنها اشاره نماییم و روشن کنیم که هیچ‌گاه وحی به انبیا از سنخ شعر نبوده است؛ زیرا شعر برخاسته از تخیل، احساس و اندیشه شاعران می‌باشد و ممکن است ناسازگار با واقعیت، بی‌ارتباط با عالم غیب و صرفاً زائیده تخیل شاعران باشد؛ علاوه بر آن، تاریخ زندگی شاعر و فرهنگ جامعه وی نیز بر شعر او تأثیر می‌گذارد؛ در صورتی که وحی، حقایق و دستوراتی است که خداوند برای سعادت و تکامل انسان‌ها بر پیامبران نازل می‌کند. پیامبران نیز در مراحل تلقی، حفظ و ابلاغ وحی از خطا مصونیت دارند. پس الفاظ و مضامین قرآن، همه از جانب خداست و تخیل، احساس، اندیشه، احوالات شخصی، تاریخ زندگی و فرهنگ جامعه پیامبر، هیچ نقشی در صورت‌بخشی به آن ندارد.

از این‌رو در این تحقیق، ابتدا تعریف، منشأ، عناصر تشکیل‌دهنده، غرض و ویژگی‌های شعر و وحی بررسی می‌شود و پس از برشمردن تفاوت‌های وحی و الهام و بررسی وحیانی بودن الفاظ و کلمات قرآن، وجوه تفاوت بین شعر و وحی بیان می‌شود. نتیجه اینکه، ماهیت و فرآیند وحی و شعر، تفاوت بسیاری با یکدیگر دارند

و تشبیه وحی به شعر صحیح نیست.

الف) بررسی ابعاد شعر

۱. معنای لغوی شعر

شعر در لغت به معنای درک و شناخت دقیق همراه با فطانت و موشکافی است.

(فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱/ ۲۵۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۵۶)

بنابراین شاعر به کسی گفته می شود که با تَلَطُّف و تَخِیْل، دقیق ترین مطالب را که دیگران از فهم و ادراک آن فرو می مانند، در قالب سخنانی موزون بیان می کند.

(طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/ ۱۳۳)

۲. تعریف اصطلاحی شعر

در دیدگاه های مختلف برای شعر، تعاریف متفاوتی بیان شده که در هر کدام از آنها بر برخی از عناصر شعر تأکید شده است. برای نمونه به برخی از این تعاریف اشاره می شود.

یک. شعر کلام قافیه دار و موزونی است که موزون بودن آن قصد شده باشد. قید

اخیر، مثل کلام خدا را که می فرماید: «الذی أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»

(شرح/ ۴۳) از تعریف شعر خارج می کند؛ زیرا اگرچه این کلام الهی موزون است،

موزون بودن آن قصد نشده است. شعر در اصطلاح منطقیین، قیاسی مرکب از

مخیلات است و غرض از آن، تأثیرپذیری نفس به وسیله ترغیب و تنفیر است.

(جرجانی، ۱۳۷۰: ۵۶)

دو. شعر از صناعات است که نزد قدما، کلام خیال انگیز و نزد متأخرین کلام

موزون دارای ارکان متساوی و قافیه است. متأخرین خیال انگیز بودن کلام در شعر

را شرط آن ندانسته اند؛ در حالی که اگر خیال انگیز و موزون بودن را در شعر شرط

بدانیم، بهتر است. (طوسی، ۱۳۷۱: ۳۰۰)

سه. «شعر در اصطلاح عمومی عبارت است از بیان موضوعاتی که شاعر با حذف

و انتخاب از واقعیات به ضمیمه احساسات شخصی خویش ابراز می دارد. به این

جهت است که اشعار فراوانی وجود دارد که به ظاهر شعر است؛ ولی در حقیقت بازگو کردن حقیقت است و بالعکس، نثرهای فراوانی وجود دارد که در ظاهر، صورت شعری ندارد؛ ولی در حقیقت گوینده با حذف و انتخابی که در واقعیات انجام داده و احساسات شخصی خویش را هم در آن دخالت داده است، شعر گفته و شاعری نموده است.» (جعفری، ۱۳۶۸: ۴/۷)

چهار. «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت، آساق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنای خُرد را بزرگ گرداند و معنای بزرگ را خُرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه دهد و به ایهام، قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام، طباع را انقباضی و انبساطی بُوَد و امور عظام را در نظام عالم سبب شود.» (نظامی عروضی، ۱۳۸۲: ۴۲)

۳. منشأ پیدایش شعر

بنابر نظر بسیاری از اندیشمندان، مقوله هنر و به ویژه شعر، مبتنی بر القا و الهام است و این عاملی است که قریحه شعری آدمی را به جوشش درمی‌آورد و خیال او را وامی‌دارد تا به ابداع بپردازد. (زرّین‌کوب، ۱۳۸۳: ۸۵؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۱؛ شجیعی، ۱۳۶۲: ۷؛ ابن‌قتیبه، ۱۳۶۳: ۵۹؛ سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۵۵ و...)

معنای اصطلاحی الهام آن است که خداوند چیزی به دل انسان القا کند که او را به انجام یا ترک عملی برانگیزد. این موهبت الاهی بدون ادراک، اکتساب و فکر به دل انسان وارد می‌شود و یک امر غیبی است. شرط این موهبت آن است که انسان را به انجام خیری یا ترک شری برانگیزد. این حالت در مقابل وسوسه قرار دارد؛ زیرا الهام از خدا و وسوسه از شیطان است. (صلیبا و صناعی دره‌بیدی، ۱۳۶۶: ۱۵۹)

اما در اینجا الهام به عنوان منشأ شعر، در معنای لغوی یعنی القا در قلب (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۵۵۵/۱۲) استعمال شده است؛ زیرا اندیشمندان، عوامل بسیاری

غیر از الهام الاهی را به عنوان الهام شعری نام می‌برند. علاوه بر آن. اگر شعر به مواردی محدود شود که منشأ آنها الهام الاهی است، لازم می‌آید بسیاری از اشعار از تعریف شعر خارج شوند؛ درحالی‌که در ادبیات زبان‌های مختلف، آنها را شعر می‌دانند. در نتیجه الهام شعری، اعم از الهام الاهی است.

عوامل بسیاری می‌توانند منبع الهام و القا به این معنا باشند. الهام و القا گاهی الهام الاهی و القای رحمانی و گاهی القای شیطانی است و می‌توان گفت: «محسوسات و مشهودات فردی، مهم‌ترین منبع الهام شاعر و هنرمند است و بیشتر شعرا فقط از همین سرچشمه الهام سیراب می‌شوند.» (زرین کوب، همان: ۷۹)

حالات درونی و احساسات شاعر نیز تأثیر بسیاری در الهام دارند؛ چنانکه:

نزد هنرمندترین شاعران، الهام جز در برخی شرایط و به دنبال بعضی تأثرات حاصل نمی‌گردد. از آن قبیل است خشم، عشق، سودجویی، غرور، بیماری، زندان، مسافرت و غیر آن. گاه حادثه‌ای کوچک، طبع شاعر را به جوشیدن وامی‌دارد. می‌گویند یکی از شاعران، مصراع دوم بیتی را نمی‌یافت تا در حمام، کسانی را شنید که سخن می‌گفتند و او راهنمایی شد. (ابن‌قتیبه، همان: ۵۹)

همچنین وقایعی که در طول زندگی شاعر اتفاق می‌افتد، یکی از منابع الهام‌بخش شعر برای اوست:

شاعر به یکی از جلوه‌های حیات یا جهان طبیعت مجذوب می‌شود، روح و احساس و ذهن وی مسخر آن می‌گردد تا بدان‌جا که جز آن، چیزی در ذهن وی باقی نمی‌ماند در آن حال، شاعر ناخودآگاه بدان جلوه، رنگی خاص و فروغی جاودان می‌بخشد. (شجیعی، همان: ۷)

به طور کلی، تجربه شعری، یک زمینه روحی است که ناگاه در ضمیر شاعر انعکاس می‌یابد و مجموعه‌ای از حوادث زندگی اوست. (شجیعی کدکنی، همان: ۲۱)

۴. عناصر تشکیل‌دهنده شعر

عناصر شعر در دو بخش بررسی می‌شوند و شعر دارای ماده و صورت است. ماده آن معنا و مضمونی است که اساس شعر محسوب می‌شود و صورت آن، وزن و آهنگی است که شعر را از صورت‌های دیگر سخن جدا می‌کند. ترکیب این ماده و صورت است که شعر را می‌سازد. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۹)

۴-۱. ماده و درون‌مایه شعر

درون‌مایه یا ماده شعر از هماهنگی تخیل، عاطفه و اندیشه هستی می‌یابد. (عسگری، ۱۳۸۲: ۸۱) این عناصر که در فراهم آمدن ماده شعر نقش دارند، از نظر درجه اهمیت متفاوتند؛ به گونه‌ای که از دیدگاه منطقی و ادبی، خیال از بین این امور اهمیت بیشتری دارد. به هر حال، بررسی هر کدام از این عناصر، شناخت بیشتری از شعر به انسان می‌دهد.

یک. تخیل

تخیل از اجزا و مقومات شعر است. چنانکه شعر را به «الأقوایل المخیلة» تعریف کرده‌اند. (ابن‌رشد، ۱۹۸۶: ۵۴) همچنین کلام تخیل:

کلامی است که تأثیرگذار بر نفس است، به بسط یا قبض یا غیر آن؛ بی‌ارادت و رویت، خواه آن کلام مقتضی تصدیق باشد و خواه نباشد، چه اقتضاء تصدیق، غیر اقتضاء تخیل است. (طوسی، ۱۳۶۱: ۵۸۷ و ۵۸۸)

خیالی بودن شعر چنان اهمیت دارد که «اگر از هر شعر مؤثر و دل‌انگیزی جنبه خیالی آن را بگیریم، جز سخنی ساده و عادی که از زبان همه کس قابل شنیدن است، چیزی باقی نمی‌ماند.» (شفیعی کدکنی، همان: ۵)

در تعریف خیال نیز می‌توان گفت: «با از بین رفتن صورت مادی یا غیبت آن،

صورتی منهای ماده از همان شیء در ذهن باقی می‌ماند که به آن صورت خیالی می‌گویند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۹۸) مقصود از کلام مخیل در شعر، جملات و عباراتی است که دستاورد قوه متخیله باشد.

قوه متخیله به تصرف در صور خیالی‌های می‌پردازد که در مخزن خیال موجودند. این قوه از معانی جزئی که ره‌آورد قوه واهمه هستند نیز استفاده می‌کند و با تجزیه و تحلیل و یا ترکیب‌هایی که در صور خیالی و معانی جزئی صورت می‌دهد، تشبیهات و تصویرات شاعرانه را انجام می‌دهد. (همان: ۲۹۹) بنابراین خیال که جوهر اصلی و عنصر ثابت شعر است، از نیروی تخیل نشأت می‌گیرد. (شفیعی کدکنی، همان: ۱۸)

بدین ترتیب، شعر با بیان عادی و نظم متفاوت می‌شود:

با تصرفی که شاعر در نقل ماجرا می‌کند، با تصویری که از ذهن خویش بر آن می‌افزاید یعنی با کمک خیال و برقرار کردن ارتباطی میان انسان و طبیعت یا کشف ارتباطی میان آن دو. با این تمثیل، از صورت بیان عادی و منطقی به گونه بیان شعری و کلام مخیل درمی‌آید و نظم او شعر می‌شود. (همان: ۴)

البته ممکن است:

خیالی بودن یا اقتضای لفظ به تنهایی با جذابیت هیأتش باشد یا اقتضای معنا به تنهایی با قوه صدق و شهرت یا حسن حکایت‌گری سبب خیالی شدن شعر شود... و حکایت‌گری خوب گاهی به مجرد مطابقت با شیء و گاهی با تحسین و گاهی با تقبیح شیء حاصل می‌شود. (طوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۲۸)

خیال ابعاد متعددی دارد و دارای گستره‌ای است که شامل جنبه مثبت و منفی می‌شود. در ادبیات، گاه طیف خیال، جنبه مثبت دارد و مورد مدح و ستایش و گاه

مورد سرزنش و ذمّ و بدگویی قرار می‌گیرد و زیبا نیست. (علم‌الهدی، ۱۳۷۶: ۸۶)
تجربه‌هایی که هر شاعری در زندگی خویش دارد، در چگونگی صور خیال او
تأثیرگذارند. از آنجا که هر کس در زندگی خاص خود، تجربه‌هایی ویژه خویش
دارد، طبعاً صور خیال او نیز دارای مشخصاتی است و شیوه خاصی دارد که ویژه
خود اوست. (شفیعی کدکنی، همان: ۲۱)

دو. عواطف و احساسات

منظور از عاطفه، اندوه یا حالت حماسی یا اعجابی است که شاعر در اثر رویداد یا
حادثه‌ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده یا شنونده می‌خواهد با وی در این
احساس شرکت داشته باشد. (همان: ۲۴)

عواطف عبارتند از عشق، احترام و شادی که در برابر آنها کینه، حس تحقیر و
ترس و اندوه قرار دارند. (همان: ۲۵) بسیاری از عواطف دیگر با برقراری نسبت
احساسی میان شاعر و پدیده‌ای دیگر حاصل می‌شوند. (زرقانی، ۱۳۸۴: ۲۸)
شاعر همواره حالتی عاطفی و احساسی را با شعر خود بر خواننده یا شنونده آن
منتقل می‌کند و نمی‌توان پذیرفت که هنرمندی، حالتی عاطفی را به خواننده
خویش منتقل کند، بی‌آنکه خودش آن حالت را در جان خویش احساس کند.
(شفیعی کدکنی، همان: ۲۴ و ۲۵)

عواطف یکی از مهم‌ترین منابع الهام شعر هستند؛ زیرا «بسیاری از اوقات، غلیان
احساسات، شاعر را بر ابداع شعری تأثیرگذار قادر می‌سازد. شاعران نیز از دل از
عشق و عاطفه سخن می‌گویند و برآنند که عشق و عاطفه شعراًفرین است و
مدعی‌اند که اشعاری که در دیوان‌ها می‌نهند، نه حاصل خرد و فلسفه، که فرزند
عشق است و عاطفه.» (اسکلتن، ۱۳۷۵: ۲۰)

شاعر به یکی از جلوه‌های حیات یا جهان طبیعت مجذوب می‌شود و روح،
احساس و ذهن وی مسخر آن می‌گردد و در آن حال، شاعر ناخودآگاه بدان جلوه،

رنگی خاص و فروغی جاودان می‌بخشد. او می‌خواهد این کیفیت را در هر قالب که هست، بریزد؛ قالبی که نمودار واقعی هیجان درونی و مبین حال و کیفیت نفسانی باشد. اینجاست که شاعر به دنبال کلمه و لفظ می‌رود و می‌خواهد به یاری الفاظ و کلمات، سر درون خویش را به دیگران منتقل کند. (شجیعی، ۱۳۶۲: ۷)

سه. اندیشه شاعر

اندیشه شاعر نقش مهمی در فراز و فرود و تأثیرگذاری شعر او دارد؛ چنانکه گاهی شعر او را در اوج مراتب کلام قرار می‌دهد، مانند اشعار حافظ و گاهی شعر او را تا مراتب هزیز کلام پایین می‌آورد.

اگر شاعر دارای اعتقادی حق و راسخ و نیز اندیشه‌ای ژرف و متعالی باشد، شعر او آن قدر فرازمند می‌شود که دیگران را در عمق معانی خود فرو می‌برد و به حیرت وامی‌دارد؛ ولی اگر اندیشه وی، پای‌بسته تعلقات دنیوی و اعتقادات شیطنانی باشد، شعر او چنان سخیف می‌شود که اندیشمندان را به ذم او برمی‌انگیزد.

بنابراین شعر ممدوح و محمود از اندیشه‌ای والا و شعر مذموم از اندیشه‌ای سخیف سرچشمه می‌گیرد.

۴-۲. هیأت یا قالب شعر

هیأت یا قالب شعر از عناصر مهم آن به شمار می‌رود و در انواع شعر متفاوت است. «از ائتلاف وزن و قافیه، چیزی که عاید شعر می‌شود، عبارت است از قالب (قالب‌های شعر) و از اینجا اقسام گوناگون شعر پدید می‌آید.» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۵)

شعر به کمک صورت‌ها و قالب‌هایی که دارد، در نفوس تأثیر می‌گذارد. همچنین به کمک این قالب‌ها و صورت‌هاست که شعر، خوشایند و یا آموزنده می‌شود و از طریق این خوشایندی یا تعلیم است که مقاصد و اغراض خود را عرضه می‌دارد و در نفوس تدبیر و تصرف می‌کند. (همان: ۱۲۲)

وزن و قافیه

وزن در اصطلاح، هیأتی تابع نظام ترتیب حرکات و سکنتات و تناسب آن در عدد و مقدار است که نفس از ادراک آن هیأت، لذتی مخصوص می‌یابد و در این موضع به آن «وزن» می‌گویند. (طوسی، بی‌تا: ۳)

قافیه نیز در اصطلاح، تشابه اواخر مصرع‌هاست و مراد از تشابه در اینجا، اتحاد حروف پایانی دو مصرع یک بیت است؛ به شرط آنکه در دو کلمه مختلف واقع شده باشند، مانند مثنوی یا اتحاد آخرین حروف بیت‌های یک قطعه، مانند قطعه‌ها و قصیده‌ها. (همان: ۵ و ۶)

وزن و قافیه شعر، نشانگر فراز و فرودهای روحی شاعر است و به نوعی، خیالات مخاطبان خود را برمی‌انگیزد و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مجذوب خود می‌کند. به همین سبب، منطقیین عنصر اصلی شعر را قضایای مخیل می‌دانند؛ ولی به وزن و قافیه به عنوان اجزای فرعی شعر که در تخیل و تأثیرگذاری شعر نقش دارند، توجه کرده‌اند. (مظفر، ۱۴۰۸: ۴۰۳)

بنابر نظر برخی از ناقدان ادبی، وزن یک شعر در نظر یک شاعر، انتخابی و اختیاری نیست و شاعر، وزن را به طور طبیعی از نفس موضوع الهام می‌گیرد و هنگامی که موضوع به خاطرش می‌رسد، وزن نیز همراه آن است. لذا شعر بی‌وزن را شعر نمی‌دانند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۳۸ و ۳۹) ولی همیشه این‌گونه نیست که شاعر، وزن را به طور طبیعی و غیر ارادی از نفس موضوع الهام بگیرد؛ بلکه بسیاری اوقات وی خودش باید وزن شعر را سامان دهد و گاهی در مراعات اوزان شعر و قافیه‌پردازی چنان به تکلف می‌افتد که الفاظ استعمال شده از رساندن معانی حقیقی عاجز می‌مانند.

بدین جهت مولانا که فکری لبریز از حقیقت و دلی سرشار از هیجان و غلبه احساسات عاشقانه داشت، همواره از شعر و شاعری که از روی واقع، نوعی

تکلف به بار می آورد و بالطبع معنا را در غالب موارد نارسا می سازد، فریاد شکایت و گله بلند می کرد و شعر و پیروی اوزان مخصوص و قافیه پردازی را به باد انتقاد می گرفت. (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۲ / ۵۷۹)

البته در شعر نیمایی، وزن و قافیه کارکرد آزادتری می یابند و در شعر منثور نیز از وزن و قافیه صرف نظر می شود و هدف در آن، کشف آهنگ طبیعی کلام است. (زرقانی، ۱۳۸۴: ۲۷)

بنابراین قافیه آن اهمیتی که در شعر قدیم دارد، در شعر جدید نمی یابد؛ اما وزن به معنای نوعی آهنگ در همه سبک ها، از عناصر بسیار مهم است. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۴۲)

۵. غرض از شعر

از تعریف شعر روشن شد که غرض و حکمت وجودی آن، تحت تأثیر قرار دادن و در اختیار گرفتن عواطف و احساسات مخاطب است که شامل موارد بسیاری می شود:

غرض از گفتار مخیل در شعر آن است که شنونده را بر انجام کاری برانگیزد که درباره آن، امری مانند طلب آن یا ترس از آن یا نزاع یا کراهت تخیل شده باشد یا اینکه او را بر افعال نیک و بد دیگری برانگیزد. اگرچه امری که برایش خیال برانگیخته شده بود، در حقیقت به همان نحو نباشد. (فارابی، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۰۳)

قصد شاعر از به کار بردن تشبیه، آن است که تحسین مخاطب را درباره ممدوح خود برانگیزد. (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲ / ۵۷) یا اینکه تقبیح مخاطب را نسبت به امری برانگیزد. گاهی نیز غرض شاعر آن است که با به کار بردن کلامی خیال انگیز، مخاطب خود را بر امری ترغیب کند یا او را از چیزی متنفر نماید یا چنان شوری در مخاطب خود ایجاد کند که باعث افزایش شجاعت او شود:

بسا که نیروی معنوی شعر توانسته است مردم افسرده ای را به هیجان آورد و

به طلب حق و افتخار برانگیزد یا خشم و التهاب مردم خشمناکی را فرو نشاند و آنان را به آرامش و آشتی وا دارد. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۹۱)

بنابراین شعر و ادب، محرّکی نفسانی است که باعث ایجاد لذّات و ألم در انسان می‌گردد و در او تأثیر می‌گذارد و او را به هیجان آورده، گاه به عمل نیز وامی‌دارد. (همان: ۸۱) تأثیرگذاری شعر به قدری مهم است که اگر کلام موزون در نفوس بی‌تأثیر باشد، نه وزنش آن را به درجه شعر می‌رساند، نه قافیه‌اش. (همو، ۱۳۷۲: ۹۴)

۶. راز تأثیرگذاری شعر

شعر تأثیر شگرفی بر مخاطب خود دارد که هر کدام از عناصر شعر در این تأثیر سحرگونه سهم خاصی دارند و این به سبب صور خیالی و تشبیه یا به دلیل وزن و لحن و تکرار بعضی الفاظ است. (ابن‌رشد، ۱۹۸۶: ۱۹) بعضی اوقات نیز راز این تأثیرگذاری در عواطف، احساسات و اندیشه بلند شاعر است. شاعر این‌گونه ما را از زندگی و عالم عادی به سوی عالمی جدید و زندگی زیباتر منتقل می‌کند و به سوی استمرار در وهم خود سوق می‌دهد. (همان) گاهی اوقات نیز شاعر با به کار بردن صور خیالی ویژه، عواطف لطیف، وزن و آهنگ دلنواز و اندیشه ژرف، افق‌های تازه‌ای از هستی را بر مخاطب خود نمایان می‌کند و او را شیفته و دل‌باخته مطلوب خویش می‌کند.

۷. ویژگی‌های شعر

با توجه به مباحثی که درباره منشأ، ماهیت و غرض از شعر مطرح شد، می‌توان ویژگی‌هایی را برای شعر برشمرد که به برخی از آنها اشاره می‌شود: یک. منشأ شعر یا الهامی رحمانی و الهی است، یا وسوسه‌های شیطانی و یا آنکه از محسوسات و مشهودات شاعر سرچشمه می‌گیرد. بنابراین شعر همیشه منشأ الهی ندارد؛ علاوه بر آن حتی اگر منشأ الهی داشته باشد، از دستبرد شیطان در

امان نیست.

دو. گاهی شاعر برای رسیدن به مقصود خود، مقدمات موهوم به کار می‌برد و معنای خُرد را بزرگ، معنای بزرگ را خُرد، نیکو را در خلعت زشت و زشت را در صورت نیکو جلوه می‌دهد (نظامی عروضی، ۱۳۸۲: ۴۲) و به همین اندازه از واقعیت و حقیقت دور می‌شود.

سه. در شعر، همه واقعیت به مخاطب منتقل نمی‌شود؛ بلکه شعر با حذف و انتخاب شاعر از میان واقعیات، به ضمیمه احساسات شخصی او پدید می‌آید. (جعفری، ۱۳۶۸: ۴/۷) چهار. شعر از عواطف متغیر انسانی سرچشمه می‌گیرد و همیشه در حال دگرگونی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸/۴۳۹)

پنج. شاعر در بسیاری از موارد ناچار است به سبب زیبایی‌های لفظ، خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله‌رو آن باشد و چه بسا حقائقی که در این میان پایمال گردد. (همان) شش. صور خیال شاعر، پیوند عمیقی با محیط زندگی او دارد و شاعر در آفریدن تصویرهای خیال‌انگیز تحت تأثیر فرهنگ جامعه و بسیاری از عوامل دیگر قرار می‌گیرد؛ به همین سبب، تصویرگری شاعران معاصر با شیوه قدما تفاوت اساسی دارد و نوع نگاه آنها به هستی و ذهنیت تصویرساز ایشان تابع اصولی است که در بسیاری موارد از شاعران کلاسیک فاصله می‌گیرد. (زرقانی، ۱۳۸۴: ۳۳)

هفت. آن‌طور که معانی در نثر، مضبوط و منظم نشان داده می‌شوند، در عالم شعر ممکن نیست؛ زیرا در شعر، یک نوع آزادی از قوانین منطق خالص وجود دارد که با نظم و ترتیب مقدمه و نتیجه سازگار نیست؛ مخصوصاً اگر آن قسم از معانی در شعر مطرح شود که در نثر خود با مشکلات زیادی روبروست؛ مانند مسائل الهی و وحیانی که خود فی‌نفسه حیرت‌انگیز و دور از محسوسات هستند. (جعفری، همان: ۱/۶۸۰) هشت. مقصود از شعر آن است که با گفتاری خیال‌انگیز، شنونده را به سوی امری نیک یا بد برانگیزد؛ چه صادق باشد، چه کاذب. (فارابی، ۱۴۰۸: ۱/۵۰۳) نه. کار شاعر آن نیست که امور را آن‌گونه که روی داده‌اند، به درستی نقل کند؛

زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۸) بلکه هدف مهم او تأثیرگذاری بر مخاطب و لذت بردن اوست. (طوسی، ۱۳۶۱: ۵۸۸) بر این اساس، مخاطب خوش دارد که در عین به‌دست آوردن پیام، از آن لذت ببرد. به همین منظور، شاعر مجبور است آن را در لفافه‌ای از خیال و با آهنگی خاص ارائه دهد و لذا گاهی حقیقت مورد غفلت قرار می‌گیرد. ده. شعر از میزان علم شاعر و تغایر احوال او متأثر است. بنابراین هرچه شاعر، تعمق علمی و صفای باطن بیشتر و احساس لطیف‌تری داشته باشد، به همان میزان شعر او در مراتب عالی کلام قرار می‌گیرد و اگر در هر کدام از این امور دچار ضعف باشد، شعر او نیز اثر می‌پذیرد. بنابراین بسیاری از اشعار با هم متضادند. یازده. با تعلیم، فراهم آوردن اموری که در لطافت طبع موثر است، تلاش فکری و بسیاری امور دیگر می‌توان مقدمات جوشش طبع شعری را آماده کرد.

ب) بررسی ابعاد وحی

اکنون به بررسی ابعاد رکن دوم پژوهش، یعنی وحی و اتصال به غیب می‌پردازیم.

۱. تعریف لغوی

راغب می‌گوید: «وحی اشاره سریع است و به دلیل سرعتی که در واژه وحی نهفته است، گاهی به مطالب رمزی تعریض‌گونه، وحی گفته می‌شود.» (۱۴۱۲: ۵۱۵) ابن‌منظور نیز می‌گوید: «وحی به معنای اشاره، نوشتن، سخن پنهانی و آنچه به دیگری القا می‌گردد، استفاده می‌شود.» (۱۴۱۴: ۳۷۵ / ۱۵)

۲. تعریف اصطلاحی

وحی یعنی شعوری خاص و ادراکی ویژه در باطن پیامبر که تنها آحادی از بشر که مشمول عنایت الاهی قرار گرفته باشند، می‌توانند آن را درک کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۲ / ۲) به عبارت دیگر، وحی یعنی آگاه شدن پیامبران از واقعیت، چه به طور مستقیم و به وسیله شعور و گیرندگی خاصی که خدا به پیامبر عنایت نموده

است و چه به وسیله فرشته‌ای که مأمور ایصال وحی به شعور و استعداد گیرندگی پیامبر است. (جعفری، همان: ۱۹۵)

شعور وحی از سنخ شهودی و حضوری است؛ البته علم حضوری ویژه‌ای که فقط برای پیامبران رخ می‌دهد و در پرتو آن مشاهده عیانی حقیقت، هیچ‌گونه لغزش و خطایی بر دامن وحی نمی‌نشیند (عصمت) و هیچ نوع تردید و وسوسه‌ای بر نمی‌دارد؛ (سعیدی‌روشن، ۱۳۷۸: ۶۶) زیرا خطا در جایی تحقق می‌یابد که آنچه بین عالم و معلوم واسطه قرار گرفته است، واقعیت را آن‌گونه که هست، به شخص عالم انتقال ندهد؛ درحالی که در علم حضوری بین عالم و معلوم واسطه‌ای نیست. (یوسفیان و شریفی، ۱۳۸۶: ۲۷)

۳. وحی در قرآن

وحی در قرآن کاربردهای متنوعی دارد که در روایتی از امام علی (ع) (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۸/۲۵۴ و ۲۵۵) به این کاربردها چنین اشاره شده است:

یک. وحی نبوت و رسالت: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا.» (نساء/ ۱۶۳)

دو. وحی الهام: «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ.» (نحل/ ۶۸) و «وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.» (قصص/ ۷)

سه. وحی اشاره: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا.» (مریم/ ۱۱)

چهار. وحی تقدیر: «وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَحِفْظًا

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.» (فصلت / ۱۲)

پنج. وحی امر و دستور: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي.» (مائده /

(۱۱۱)

شش. وحی دروغین و کذب: «شَيْطَانِ الْأَنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.»

(انعام / ۱۱۲)

هفت. وحی خبر: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا

لَنَا عِبْدِينَ.» (انبیاء / ۷۳)

هر چند وحی، معنای جامعی دارد که شامل وحی رسالی و غیر آن می‌شود و مشترک معنوی است، نه مشترک لفظی، تفاوت عمیق و فاصله عریقی بین این مصادیق وجود دارد. (جوادی‌آملی، ۱۳۸۱: ۵۶) در عرف اسلام و شریعت پیامبر اکرم (ص) وقتی وحی به خدا نسبت داده شود، به پیامبران اختصاص دارد.

(ابن‌نعمان، ۱۴۱۴: ۱۲۰)

۴. منشأ وحی

همان‌طور که در تعریف بیان شد، منشأ وحی رسالی خداوند متعال است. اوست که حقایق و علوم را بر نفوس انبیا افاصله می‌فرماید (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۴۹) و وحی را از گذرگاه وجود ناب و خالص پیامبر خود جاری می‌کند: «وَمَا كَانَ لَبِشْرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا.» (سوری / ۵۱)؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ.» (انبیاء / ۲۵)؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.» (نساء / ۱۷۴) بنابراین تراوش علوم از بیرون به درون پیامبر است و اعطاکننده وحی با دریافت‌کننده آن یکی نیست و اتحاد فاعل و قابل آن در یک رتبه نخواهد بود؛ زیرا لازمه اینکه در اینجا فاعل و قابل وحی یکی و هم‌تراز باشند، این است که

فاعل علم و اعطاکننده آن - که واجد علم است - با قابل و دریافت‌کننده آن - که به خودی خود فاقد آن می‌باشد - یکی باشند و اتحاد فاعل و قابل در یک رتبه، مستلزم اجتماع نقیضین است. (www.advarnews.us :1387/2/2)

۵. تفاوت وحی و الهام

برخی از وجوه تفاوت وحی و الهام عبارتند از:

یک. آنچه حظ عارفان بشری در فن شریف عرفان می‌شود، گرچه علم حضوری است، نه حصولی، گاهی مشهود عارف در مثال متصل است و زمانی در مثال منفصل و نیز گاهی مبدأ شیطانی دارد و زمانی مبدأ ملکی. لذا گاهی حق است و زمانی باطل و وسیله تشخیص صدق و کذب و حق و باطل - بعد از خروج از خلسه و بازگشت به حال عادی - همانا برهان عقلی است؛ درحالی‌که انسان کامل و معصوم، از همه امور یادشده و آنچه به اینها برمی‌گردد، منزّه و بی‌نیاز است. (جوادی‌آملی، ۱۳۸۱: ۸۰)

دو. آنچه به بهره معصومان کامل و انسان‌های طاهر از پیرایه‌های وحیانی برمی‌گردد، نسبت به آنچه نصیب حضرت رسول می‌شود - غیر از تفاوتی که به تشریح و غیر تشریح رجوع می‌کند - همانا شدت، ضعف، دوام، انقطاع، ظهور، خفا، علو و دنو و سرانجام، قرب و بعد و باواسطه و بی‌واسطه بودن است؛ زیرا آنچه بهره غیر رسول اکرم(ص) می‌شود، حتماً به واسطه آن صادر اول یا ظاهر اول است. (همان)

سه. وحی رسالی اختصاص به انبیا دارد؛ ولی الهام برای نبی و غیرنبی حاصل می‌شود. چهار. وحی همراه با نبوت و ابلاغ شریعت است؛ ولی در آموزه‌های غیبی که از آن به عنوان الهام یاد می‌شود و منبع آگاهی امامان نیز به شمار می‌آید، چنین مأموریتی وجود ندارد. (عبداللهی، ۱۳۸۵: ۱۲۱)

پنج. الهام و دریافت‌های غیر معصومین برای دیگران حجت نیست؛ ولی وحی برای همه حجت است. (همان: ۱۲۴)

۶. وحیانی بودن الفاظ و کلمات قرآن

قرآن سخن خود خداست. یعنی این‌گونه نیست که پیامبر تجربه باطنی و حقایق نازل شده بر قلبش را خودش به صورت زبان عربی و قرآن درآورده باشد (قائمی‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۶۸) و چنانکه در قرآن آمده است: «كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا.» (طه/ ۱۱۳) همین الفاظ عربی از جانب خداوند افاضه شده است.

اینکه گفته شود: «آنچه پیامبر از خدا دریافت می‌کند، تنها مضمون وحی است و خود پیامبر به این مضمون بی‌صورت، صورتی می‌بخشد و با زبانی که خود می‌دانسته، آن را بیان کرده و به همین جهت قرآن خطاپذیر است.» (دی‌ماه ۸۶: www.dr.soroush.com) قطعاً مردود است و نه عقل آن را می‌پذیرد، نه خود قرآن. خداوند متعال بر مبنای حکمت بالغه‌اش وحی را از گذرگاهی به جریان نمی‌اندازد که و لو از روی اشتباه و بدون تعمد و تقصیر در آن گذرگاه در وحی دخالتی شود و برخلاف خواست خدا تغییری در آن ایجاد شود. خود قرآن کریم هم می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.» (نجم/ ۳)

علاوه بر آن، همان نیرویی که حقیقت و معنای عقلی را با کشف معنوی بر مرتبه عقل پیامبر اکرم (ص) فرو می‌فرستد و هویدا می‌کند، همان نیروی آن را با کشف صوری تنزل و صورت می‌دهد و در عالم خیال و مثال و حس او فرو می‌فرستد. چنان نیست که آن نیرو که تا مراتب زیرین هستی هم حضور دارد، تا فضای عقل پیامبر (ص) او را همراهی کند و از آن پس، او و مضمون وحی بی‌صورت را رها کرده باشد تا به دلیل اینکه درک مضمون آن معنای بلند عقلی که در خور فهم مردم نیست، برای آنان قابل فهم گردد و محتاج صورت‌بخشی پیامبر باشد. (www.advarnews.us: 1387/2/2)

بنابراین همان‌طور که عقل پیامبر در مرتبه‌ای قرار دارد که قابلیت دریافت حقایق وحیانی را پیدا کرده است، حس مشترک و قوه متخیله او نیز مانند نیروی

عقلش در حدی از کمال قرار دارد که الفاظ قرآن را بدون کم و کاست منتقل می‌کند و چون پیامبر در ابلاغ وحی نیز معصوم از خطاست، الفاظ قرآن را که به مردم ابلاغ نمود. عین کلام خداوند است.

۷. ویژگی‌های وحی تشریحی

با توجه به مباحثی که بیان شد و با نظر به آیات قرآن، ویژگی‌های آیات الهی را می‌توان چنین برشمرد:

یک. در وحی اصطلاحی ادیان، منشأ وحی منحصرأ خداست و او حقایق را به درون پیامبر القا می‌نماید. (جعفری، ۱۳۶۰: ۱۹۵)

دو. وحی از سنخ علم حضوری است، نه حصولی؛ البته از قسم ویژه علم حضوری، نه مطلق آن. بنابراین موهومات و مخیلات به آن راهی ندارند.

سه. وحی در مراحل تلقی، حفظ و ابلاغ، مصون از خطاست: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.» (جن/ ۲۶ - ۲۸)

چهار. پیامبر اکرم (ص) حقیقت وحی را بدون هیچ‌گونه اغراق و مبالغه‌ای به همان صورت که بر او نازل شده، بیان نموده است. از ابتدا تا انتهای قرآن، با آن گستردگی فوق‌العاده و جذابیت فوق‌تصورش، ذره‌ای از اغراق و مبالغه را در آن نمی‌یابیم.

پنج. معارف قرآن، برتر از معارف و فرهنگ بشری است و هرگز به فرهنگ و آیین و معارف زمان و مکان خاصی مقید و محدود نشده است؛ بلکه معارفی برای همه انسان‌هاست. هیچ‌یک از مفاهیم متعالی مربوط به کائنات و آغاز و فرجام هستی، حقایق تاریخی، معیارهای اخلاقی، مفاهیم اجتماعی و غیر آن، که از طریق

وحی بر پیامبر اکرم(ص) آشکار شد، در مجموعه دانش‌های متعارف ذهنی ایشان و معاصرانش مطرح نبوده است. این مفاهیم آن‌قدر گسترده، دقیق و گران‌مایه هستند که به روشنی جنبه ماورای مادی بودن مبدأ وحی را نمودار می‌سازند. (سعیدی‌روشن، ۱۳۷۸: ۶۹)

در قرآن نیز می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ.» (شوری/ ۵۲) و «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ.» (عنکبوت/ ۴۸)

شش. کسی که شایسته وحی است، با تلاش کامل در تصفیه درون، شایستگی دریافت واقعیات را به دست می‌آورد. این تصفیه، تزکیه و گیرندگی به حدی است که برای نوع بشر معمولی قابل تصور نیست و خداوند متعال چنین سرمایه‌ای را به بعضی از بندگانش عنایت نموده است؛ چنانکه در آیه‌ای از قرآن آمده است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.» (انعام/ ۱۲۴) (جعفری، ۱۳۶۰: ۱۹۵) یا در آیه دیگر می‌فرماید: «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُمِّنُّ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ.» (ابراهیم/ ۱۱)

هفت. لفظ و معنای قرآن هر دو از خداست. نمی‌توانیم بگوییم خداوند سبحان، معنای صحیحی را بر پیامبر اسلام نازل فرموده است؛ ولی وی در انتخاب قالب‌های لفظی اشتباه کرده است که نه عقل آن را می‌پذیرد و نه خود قرآن. «لَا تَحْرُكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّعَجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ.» (قیامه/ ۱۶-۱۸) «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (یوسف/ ۲)

هشت. وحی برای دیگران حجت است و به هیچ‌وجه قابل شک و تردید نیست و واقعیتی که با وحی برای پیامبران روشن می‌شود، آشکارترین و قوی‌ترین شهود

است که با جان درآمیخته است. (جعفری، همان: ۱۹۵)
نه. وحی نبوی، ناظر به سعادت همگان است و همین امر، وحی را قرین بعثت و
کوشش در هدایت نوع بشر قرار می‌دهد.
ده. وحی‌هایی که بر هر کدام از پیامبران نازل شده است، هیچ تضادی با یکدیگر
نداشته‌اند. (همان)

یازده. راه وحی، راهی نیست که کسی با تلاش فکری یا ریاضت عملی آن را طی
کند. این همان مطلبی است که عالمان دین‌شناس و متکلمان می‌گویند وحی و
نبوت، موهبت و فضل خدایی است، نه امر اکتسابی. خدای سبحان برای تکمیل امر
هدایت انسان در مسیر سعادت، انسان‌های شایسته‌ای را که خود می‌شناسد. انتخاب
می‌کند و سروش هوش‌نواز غیب را بر جان آنان می‌ریزد. (سعیدی‌روشن، ۱۳۷۸: ۶۹)

تفاوت‌های وحی و شعر

یک. منشأ شعر، یا الهامی رحمانی و الهامی است، یا وسوسه‌های شیطانی و یا آنکه از
محسوسات و مشهودات شاعر سرچشمه می‌گیرد. بنابراین شعر همیشه منشأ الهامی
ندارد؛ علاوه بر آن حتی اگر منشأ الهامی داشته باشد، از دستبرد شیطان در امان
نیست و برای دیگران حجت نخواهد بود؛ اما منشأ وحی تنها خداست و اوست که
حقایق وحیانی را بر نفوس انبیا افاضه می‌کند. همچنین احساسات، عواطف و
اندیشه پیامبر در پدید آمدن وحی نقشی ندارند. «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ
أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ.» (شوری / ۵۲) و «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ
مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطُلُونَ.» (عنکبوت / ۴۸)

دو. شعر در برخی موارد، مرکب از مخیلات و موهومات و آمیخته‌های دیگر
است. بنابراین اغلب در آن از حق غفلت می‌شود؛ درحالی‌که وحی معدن
واقعیت‌هایی است که از منبع لایزال الهامی نشأت می‌گیرد و از طریق علم حضوری

که مختص به انبیاست، بر آنان نازل می‌شود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ * و ما هو بالهزل.» (طارق/ ۱۴ و ۱۵)

سه. شعر از عواطف متغیر انسانی سرچشمه می‌گیرد و همیشه در حال دگرگونی است؛ درحالی‌که وحی منشأ الهی دارد و عواطف و احساسات پیامبر، تأثیری بر آن ندارد و او هرگز در حقایق و حیانی دگرگونی ایجاد نکرده است. همچنین بنابر همین دلیل، زمان، مکان و حالات شخصی پیامبر در طول ۲۳ سال نزول وحی هیچ‌گونه دگرگونی در دریافت و ابلاغ وحی ایجاد نکرده است. «وَ اتل ما أوحیَ إِلَیکَ مِنْ کِتَابِ رَبِّکَ لَا مُبَدِّلَ لَکَلِمَاتِهِ.» (کهف/ ۲۷)

چهار. معمولاً شاعران در موارد زیادی، لطافت شعر خود را با اغراق و مبالغه‌گویی می‌رسانند؛ درحالی‌که وحی واقعیت محضی است که پیامبر اکرم (ص) هیچ‌گونه مبالغه‌ای در بیان آن به کار نبرده است؛ بلکه با همان الفاظی که بر او نازل شده، وحی را بدون هیچ تصرفی به مردم ابلاغ نموده است.

پنج. صورت‌های خیال شاعر، پیوند عمیقی با محیط زندگی او دارد و شاعر در آفریدن تصویرهای خیال‌انگیز تحت تأثیر فرهنگ جامعه و بسیاری از عوامل دیگر قرار می‌گیرد؛ اما معارف و حیانی، برتر از معارف و فرهنگ بشری است و حتی گاهی علیه فرهنگ خاصی مبارزه می‌کند و هرگز محدود به فرهنگ، آیین و معارف زمان و مکان خاصی نشده است و معارفی برای سعادت همه انسان‌هاست. این ویژگی بیانگر برترین و کامل‌ترین واقعیت‌ها می‌باشد که با عباراتی کوتاه، بالاترین معارف را به بشریت معرفی نموده است.

شش. برای جوشش قریحه شعری و سرودن شعر، نیازی به ایمان به خدا و پاکی و تزکیه درون نیست؛ بلکه بسیاری از اشعار را می‌توان یافت که شاعرانی ناپاک و آلوده به انواع گناهان سروده‌اند؛ ولی برای دریافت وحی به حدی تصفیه و تزکیه روح و گیرندگی مهم است که برای نوع بشر معمولی قابل تصور نیست و خداوند

متعال نیروی چنین تزکیه‌ای را تنها به پیامبران عنایت نموده است. هفت. شاعر در موارد بسیاری برای زیبایی و لطافت شعر و ردیف شدن قافیه و سجع، خود را تسلیم الفاظ می‌کند و نوعاً از حقایق و واقعیت‌ها به‌دور است؛ اما قرآن با همین الفاظ متداول، حقایق و واقعیت‌های والایی را با بیانی جذاب و فوق‌العاده تأثیرگذار مطرح فرموده است که هیچ انسانی قادر به ایجاد چنین کلمات و جملاتی نیست.

هشت. لفظ و معنا در وحی هر دو از جانب خداست؛ اما در شعر فقط در برخی موارد ممکن است معنا و مفهوم آن الهی باشد؛ آن‌هم نه در مرتبه وحی؛ ولی لفظ شعر همیشه از خود شاعر است.

نه. وحی به هیچ‌وجه قابل شک و تردید نیست و واقعیتی که با وحی برای پیامبران روشن می‌شود، آشکارترین و قوی‌ترین شهود است که با جان درآمیخته است؛ ولی شعر بر فرض که از الهامی الهی نشأت گرفته باشد، امری شخصی و قابل تردید است. به همین دلیل در قرآن می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ». (یس / ۶۹)

ده. غرض شاعر، تأثیرگذاری بر مخاطب و تهییج عواطف و احساسات اوست، هر چند شعر او محتوایی تربیتی و معنوی داشته باشد؛ اما غرض پیامبر، ابلاغ پیام الهی به مردم و پیروی از فرمان خداست. «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ». (احقاف / ۹) «وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِزِعْنَا بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ». (یونس / ۱۵)

یازده. گاهی اشعار شاعران در اوج تضاد است؛ زیرا شاعر با تأثیر از عواطف و اندیشه خود و نیز با تأثیرپذیری از فرهنگ زمان خویش شعر می‌گوید؛ ولی موارد

مختلف وحی که بر هر کدام از پیامبران نازل شده است، هیچ تضادی با یکدیگر نداشته‌اند؛ زیرا آنها همگی وحی الاهی را بر مردم ابلاغ کرده و هیچ‌گونه تغییری در آن ایجاد نکرده‌اند. در قرآن نیز بر این نکته تأکید شده که بین قرآن و کتب آسمانی پیش از آن تناقضی نیست؛ چنانکه فرموده است: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (یونس / ۳۷)

دوازده. نزول وحی، تابع اراده و خواست پیامبر نبود؛ بلکه از اراده خداوند نشأت می‌گرفت و حتی برخی اوقات او منتظر نزول وحی می‌ماند، ولی آیه‌ای نازل نمی‌شد. در مواردی هم بدون آنکه پیامبر درخواستی از خدا کند، وحی بر او نازل می‌شد و این در حالی است که شاعر با تلاش فکری و مهیا نمودن مقدماتی می‌تواند زمینه جوشش طبع شعرش را فراهم آورد.

سیزده. شایسته نیست هیچ شاعری بگوید کسی نمی‌تواند همانند او شعر بگوید؛ ولی یکی از وجوه اعجاز قرآن آن است که هم‌اورد می‌طلبد و از دیگران می‌خواهد اگر شکی در قرآن دارند، سوره‌ای مثل آن بیاورند: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.» (بقره / ۲۳)

چهارده. محتوا و الفاظ شعر، متأثر از اندیشه و علم شاعر است؛ به گونه‌ای که شعر شاعر در همان رتبه علم اوست؛ اما پیامبر اسلام (ص) با وجود آنکه امی بود و حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت، قرآن بر او نازل شد که از نظر محتوا و الفاظ نمی‌توان همانند آن آورد و هیچ‌کدام از شاهکارهای ادبی، قابل مقایسه با آن نیست. پانزده. هیچ شاعری نمی‌تواند ادعا کند الفاظ شعر او از جانب خداست؛ ولی پیامبر مدعی است عین الفاظ قرآن از خداست و قرآن در آیات بسیاری این سخن او را تأیید می‌کند: «لَا تَحْرُكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ

قرءآنه» (قیامت/ ۱۶- ۱۸) و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف/ ۲)

نتیجه

تجربه شعری، تفاوت‌های بسیاری با وحی انبیا دارد. شعر گاهی از وسوسه‌های شیطانی یا محسوسات و مشهودات شاعر سرچشمه می‌گیرد؛ درحالی‌که طبق آیات قرآن، وحی همواره از جانب خداست و تابع اراده و خواست پیامبر نیست. بنابراین عواطف، مشهودات و تخیلات پیامبر در آن نقشی ندارد. علاوه بر آن وحی از سنخ علم حضوری و به نحو خاصی است که مختص به انبیا و شخص معصوم از خطاست. پس پیامبران در دریافت وحی نیز عصمت دارند و تخیلات، احساسات و اندیشه آنها و نیز وسوسه‌های شیطانی در دریافت آن تأثیری ندارد. این در حالی است که شعر شاعران با تأثیرپذیری از وسوسه‌های شیطانی و عواطف و اندیشه شاعر خطاپذیر است. غرض شاعر از سرودن شعر، غیر از غرض پیامبر در ابلاغ وحی است. شاعر در پی تأثیرگذاری است و بنابراین ماده و صورت شعر را برای تحقق این هدف و طبق آن تنظیم می‌کند؛ ولی طبق آیات قرآن، غرض پیامبر از وحی، چیزی جز ابلاغ پیام الهی و اطاعت از فرمان او نیست؛ زیرا شخص او آفریننده وحی نیست؛ بلکه تابع خواست خداست. بنابراین هم ماده و هم صورت وحی از جانب خداست و پیامبر در آن نقشی جز ابلاغ ندارد. وی در این ابلاغ نیز معصوم از خطاست. پس الفاظ و معانی قرآن عین کلام خداوند است. بنابر مباحثی که بیان شد، حالات شاعر و فرهنگ زمان او باعث فراز و فرود و دگرگونی در شعر او می‌شود؛ ولی چنانکه گذشت، وحی هرگز گرفتار این محدودیت‌ها نیست. در نتیجه با بررسی ویژگی‌های وحی و شعر آشکار می‌گردد که وحی دارای ویژگی‌هایی است که شعر قابل مقایسه با آن نیست. از این رو تشبیه ماهیت و فرآیند وحی به تجربه شاعری، کاری غیر عقلانی و برخاسته از بی‌توجهی به حقیقت وحی و شعر است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آقاعسگری (مانی)، میرزا، ۱۳۸۲، هستی‌شناسی شعر، تهران، قصیده‌سرا.
۳. ابن رشد، محمد بن احمد، ۱۹۸۶، تلخیص کتاب الشعر، تحقیق دکتر بتوروث و هریدی، قاهره، الهيئة المصرية.
۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴، الشفاء (المنطق)، تحقیق سعید زاید و...، ج ۲، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی.
۵. ابن قتیبه، ۱۳۶۳، مقدمه الشعر والشعراء، ترجمه آ. آذرنوش، تهران، امیرکبیر.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
۷. ابن نعمان (مفید)، محمد بن محمد، ۱۴۱۴، تصحیح اعتقادات الامامیه، تحقیق حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید.
۸. اسکلتن، رایبن، ۱۳۷۵، حکایت شعر، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران، میترا.
۹. جرجانی، علی بن محمد، ۱۳۷۰، التعریفات، تهران، ناصر خسرو.
۱۰. جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۰، شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۱. _____، ۱۳۶۸، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی.
۱۲. _____، ۱۳۷۳، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۷، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء.
۱۴. _____، ۱۳۸۴، معرفت‌شناسی در قرآن، قم، اسراء.
۱۵. حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۷۱، الجواهر النضید، به تصحیح محسن بیدارفر، قم، بیدار.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم.

۱۷. زرقانی، سیدمهدی، ۱۳۸۴، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران، ثالث.
۱۸. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۹، ارسطو و فن شعر، تهران، امیرکبیر.
۱۹. _____، ۱۳۷۱، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، تهران، اساطیر.
۲۰. _____، ۱۳۷۲، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، تهران، علمی.
۲۱. _____، ۱۳۸۳، آشنایی با نقد ادبی، تهران، سخن.
۲۲. سعیدی‌روشن، محمداقرا، ۱۳۷۸، وحی‌شناسی، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲۳. _____، ۱۳۸۵، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. شجیعی، پوران، ۱۳۶۲، صور معانی شعر فارسی در مکتب درون‌نگری، تهران، کتاب‌فروشی زوار.
۲۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۸، موسیقی شعر، تهران، توس.
۲۶. _____، ۱۳۷۰، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه.
۲۷. شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، راهنمای ادبیات معاصر، تهران، میترا.
۲۸. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳۶۰، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
۲۹. صلیبا، جمیل و صانعی دره‌بیدی، منوچهر، ۱۳۶۶، فرهنگ‌نامه فلسفی، تهران، حکمت.
۳۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر نشر اسلامی.
۳۱. طبرسی، فضل‌بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران، ناصرخسرو.
۳۲. طوسی، نصیرالدین، ۱۳۶۱، أساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
۳۳. _____، بی‌تا، معیار الاشعار، تهران، چاپ سنگی، به نقل از شفیعی کدکنی،

محمدرضاء، موسیقی شعر، تهران، توس.

۳۴. _____، ۱۳۷۵، شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات، قم، البلاغة.

۳۵. عبداللهی، محمود، ۱۳۸۵، وحی در قرآن، قم، بوستان کتاب.

۳۶. فارابی، ابونصر، ۱۴۰۸، المنطقیات، تحقیق و مقدمه از محمدتقی دانش پژوه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی.

۳۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰، کتاب العین، قم، هجرت.

۳۸. فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۶۷، شرح مثنوی شریف، تهران، زوار.

۳۹. قائمی نیا، علیرضا، ۱۳۸۱، وحی و افعال گفتاری (نظریه وحی گفتاری)، قم، زلال کوثر.

۴۰. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفاء.

۴۱. مظفر، محمدرضا، ۱۴۰۸، المنطق، قم، مکتبه الطباطبایی.

۴۲. معرفت، محمدهادی، ۱۴۲۵، التمهید فی علوم القرآن، قم، موسسه نشر اسلامی.

۴۳. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامية.

۴۴. نظامی عروضی، احمد محمد، ۱۳۸۲، چهار مقاله، به تصحیح محمد قزوینی و به اهتمام

دکتر معین، تهران، صدای معاصر.

۴۵. یوسفیان، حسن و شریفی، احمد حسین، ۱۳۸۶، عقل و وحی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ

و اندیشه اسلامی.

46. www.advarnews.us 1387/2/2.

47. www.drSORoush.com دی ماه ۱۳۸۶.